

وقتی من را می‌شناسی که کتاب «ماجراجویی‌های تام سایر» را بخوانی. آن کتاب را آقای مارک تواین نوشته است. او همه حقایق زندگی من را آورده است، البته کمی هم جزئیات به آن اضافه کرده اما اصل داستان حقیقت دارد.

بیا هاک.
پول‌ها تو این
غارها!

تام من وقتی
حرقت رو باور می‌کنم
که پول‌ها رو ببینم.

کتاب در مورد دوستانم، تام سایر، پسر خاله پلی،
ویدو داگلاس و من است. اسم من هم
هاکلبری فین است.



من برگشتم و ویلو خوش حال شد دوباره لباس‌های جدید به من داد تا بپوشم، اما لباس‌ها برابرم تنگ بود و با آن‌ها عرق می‌کردم.

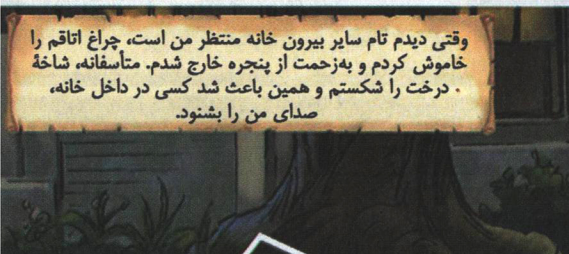
پرتة گمشده و بیچاره من! پیشم بمون، ازت به‌خوبی مراقبت می‌کنم.



خیلی هم بد نبود؛ حداقل این طوری می‌توانستم در گروه تام باشم.

امشب من رو می‌بینی

همان شب، دوازده بار صدای ناقوس شهر را شنیدم. بعد صدای ضربه شاخه درختی به گوشم خورد، فهمیدم تام سایر آمده تا من را با خودش ببرد.



وقتی دیدم تام سایر بیرون خانه منتظر من است، چراغ اتاقم را خاموش کردم و به‌زحمت از پنجره خارج شدم. متأسفانه، شاخه درخت را شکستم و همین باعث شد کسی در داخل خانه، صدای من را بشنود.



تدریق

کی اونجاست؟

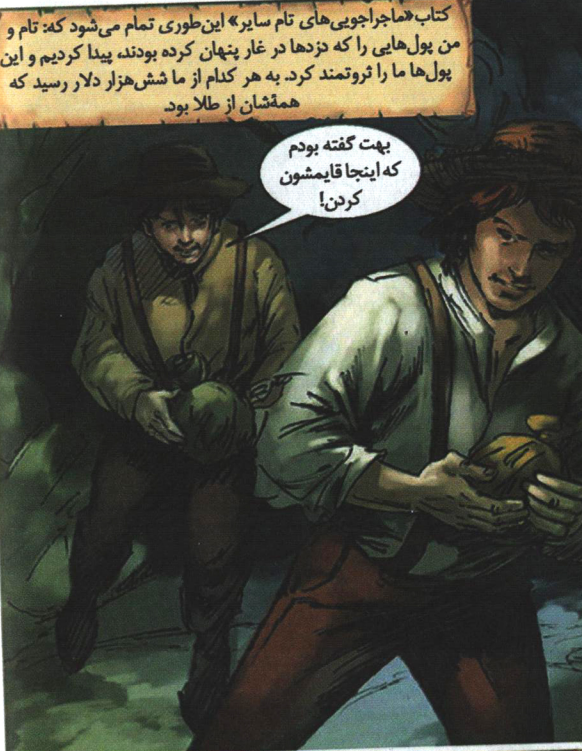


مطمئنم صدایی شنیدم.

دوشیزه واتسون، چندتا برده داشت، اما هیکل جیم از بقیه درشت‌تر بود.

جیم همان‌جا نشست و منتظر ماند؛ این یعنی من و تام باید در بوته‌ها مخفی می‌شدیم.

مطمئن نبودم چقدر بتوانم در میان بوته‌ها بنشینم، اما بعد از شش-هفت دقیقه، جیم خوابش برد.



کتاب «ماجرای جوی‌های تام سایر» این طوری تمام می‌شود که: تام و من پول‌هایی را که زدها در غار پنهان کرده بودند، پیدا کردیم و این پول‌ها ما را ثروتمند کرد. به هر کدام از ما شش‌هزار دلار رسید که همکشان از طلا بود.

بهت گفته بودم که اینجا قایمشون کردن!

به دلیل اینکه مدت‌ها کسی پلرم را ندیده بود و همه فکر می‌کردند او مرده است، ویلو داگلاس من را به خانه‌اش برد تا تربیتیم کند.



این هاکلبری فینه.

من تنها کسی نبودم که با او زندگی می‌کرد. خواهر او، دوشیزه واتسون - که خانومی مسن، لاغر اندام و عینکی بود- هم آنجا اقامت داشت.



ما پول‌ها را برای آقای چاق تاچر بردیم و او آن‌ها را در بانک گذاشت تا به ازای آن به ما سود بدهد. درواقع مقدار پول بیشتر از آن بود که یک پسر جوان بتواند همه آن را خرج کند.

واقعاً خوش‌شانسید.



ویلو داگلاس خیلی کسل‌کننده بود به همین دلیل زندگی در آن خانه برابرم خیلی سخت بود، دیگر نمی‌توانستم آنجا را تحمل کنم پس از آنجا فرار کردم.



تام سایر خیلی زود من را پیدا کرد.

هاکلبری فین، حرفم رو گوش کن. می‌خوام گروه دزدی راه بندازم و اسمش رو بنذارم تام سایر. تا وقتی به خونه داگلاس برنگردی، نمی‌تونی به گروه ما بپیوندی، پس برو و بهشون احترام بنذار.